



نجمه موسوی کاهانی از وقتی ننه پارچه های تترون را با و جب انداز می زد و می برید، مادر آن ها را سر هم می کرد و می دوخت، زهره هم سیستمونی درست کردن را یاد گرفت تا آن که او جای ننه را گرفته و هر سال چند دست کالسکه و رخت خواب و لباس های رنگارنگ بازاری را تهیه می کنند و می فرستند خانه زوج های جوانی که با هزار امید بچه داری می شوند. اما توان خرید و وسایل اولیه نوزادشان را ندارند. پس از این همه سال نسل به نسل سیستمونی درست کردن، خانه شان در خیابان هاتف محله بالا خیابان شناخته شده است و هر کدام از همسایه ها و اقوام که وسیله ای به درد بخور برای کودک دارند، زنگ در این خانه را به صدا در می آورند. از آنجا که یک دست صد ندارد، اقوام و دوستان هروقت که لازم باشد، به کمک می آیند و با هم بستگی ایجاد شده، خبریه خانوادگی آن ها علاوه بر تهیه سیستمونی، بامدیریت زهره ایرانمنش تأمین بسته های معیشتی و نذر گوشت و مرغ را هم برای پنجاه خانواده نیازمند عهده دار شده است.

خانواده نیکوکار اهل دریادل

بادل های دریایی شان سیستمونی درست می کنند

خانه امید نومادرها

۲

باز من رادر این راه نگه می داری؟

زهره خانم به مادرش نگاه می کند و با خنده ای معنادار می گوید: مادر بزرگم اهل نوغان بود و با افتخار می گفت «ما از نسل زنانی هستیم که قباله هایمان را به خاطر امام رضا (ع) بخشیدیم». مادر ما اهل دریادل است و از وقتی یادم می آید، خانه مان در هاتف بود. اهالی دریادل دل هایشان دریایی است و مادر من هم مانند مادرش همه هم و غمش مشکلات مردم است؛ این قدر که گاهی من و خواهرهایم، فرشته و نسرين، خسته می شویم و اعتراض می کنیم، تلنار شدن این همه وسیله که باید دانه به دانه آن ها را جدا کنیم و ببینیم مناسب چه افرادی است، گاهی طاقت فرساست. با حوصله لباس ها و وسایل نورانی می گذاریم برای سیستمونی و لباس هایی که استفاده شده اند، برای بچه های بزرگ تر می فرستیم، تکه کردن گوشت قربانی و مرغ که در کنار بسته های ماهیانه می گذاریم، چند روز و قتمان را می گیرد. مرتب کردن خانه پس از تمام شدن بسته بندی، خودش کلی زمان می برد.

با خنده ادامه می دهد: مادرم گاهی حاج خانم های مسن همسایه را می آورد اینجائات آن ها را احرام ببرم. بعد می گوید: «ثواب دارد مادر جان»، اما هروقت از جور نشدن وسایل و سنگینی کار خسته می شوم و می خواهم این مسئولیت را کنار بگذارم، یک بسته لباس نو می رسد یا خبری یک رقم درخور توجه کمک می کند که روبه خدایم کنم و می گویم: «دورت بگردم، باز روزی مردم را از این طریق می رسانی و کاری می کنی که من رادر این راه نگه داری؟»

۱

سوی چشماتم از برکت کار خیر است

از راه پله گرفته تا اتاق طبقه بالا که انباری و وسایل خیره شان شده، لباس و اسباب بازی و عروسک چیده شده است؛ وسایلی که باید سر حوصله باز شوند، شسته و تمیز و مرتب، همراه وسایلی که برای تکمیل سیستمونی خریده شده اند، بسته بندی و به خانواده هایی که منتظر تولد نوزادشان هستند، تحویل داده شوند. طبقه پایین زهره خانم زندگی می کند و بالا مادرش، زهره عصار، همیشه خانه شان برویاست. هر چند هفته یک ملحفه سفید بزرگ وسط هال خانه زهره خانم پهن می کنند و با کمک نوه ها، جعبه ها و پلاستیک های یکی یکی از انباری بیرون می آیند. زهره خانم می گوید: ماما بزرگم خیاط و جیبی بودند. تترون ها را برش می زدند و ماما من می دوختند. از جلیقه نوزادی تا قنداق را برای سیستمونی آماده می کردند. حتی فکر روغن زرد و زیره و نبات بعد از زایمان را هم می کردند و یک سیمونی تمام عیار تحویل می دادند.

به وسایلی که دور خانه مادرش پهن شده است، نگاهی می اندازد و ادامه می دهد: الان وسایل مدل به مدل شده و تکه هایی که باید تهیه کنیم، زیاد شده است. البته بستگی دارد در مدتی که مشغول تهیه سیستمونی هستیم، چقدر کمک برسد. زهره خانم با یک سینی چای از آشپزخانه بیرون می آید و می گوید: قدیم هر چه از دستمان برمی آمد می دوختیم و می بافیم. حتی چادر زنگی کوچک هم برای بچه های گداشتیم. با چشم هایی که سوی زیادی از آن ها نمانده است، به لباس های بافتنی کوچک نگاه می کند و ادامه می دهد: با کلاف های کوچکی که مردم می آورند، کلاه و شلوار و لباس نوزادی با فم تامادری که در زمستان زایمان می کنند، بتواند فرزندش را گرم نگه دارد. مادر جان! از برکت همین کارها بوده که همین سوی کم هم به چشماتم مانده است.

۳

کارهای خانوادگی موفق تر است

یکی از دلایل موفقیت زهره خانم که حالا خودش مادر بزرگ است و سه نوه دارد، همکاری اقوام و فامیلی است که نه به اندازه قدیم، اما هنوز به صله رحم پایبند هستند و از احوال هم باخبرند. یک گروه خانوادگی دارند و هر ماه رقمی را به حساب زهره خانم واریز می کنند تا بسته های خواربار ماهیانه پروپیمان تر شود. دختر و نوه عمه هایش، معصومه مهرجویی، آرزو کلاهدوز و عطیه صلواتی زاده، بازوهای اصلی کارهایی هستند که نیاز به انرژی جوانی و پای بازار رفتن دارد. تا تلفن به دست می گیرد و می گوید که نیاز به کمک دارد، آرزو خودش را می رساند. آرزو می گوید: خرید با ماست، چون حوصله داریم که ساعت هادر بازار وقت بگذاریم و جنس با کیفیت را با قیمت مناسب پیدا کنیم.

۴

همسایه هایی که اهل خیرند

هنگام باز کردن جعبه ها و پلاستیک ها همسایه ای زنگ در را می زند تا بسته های لباس و مبلغ نقدی را تحویل بدهد که متوجه می شود موقع چیدن سیستمونی هاست. لیلا جعفری با ذوق پله ها را بالا می آید و می گوید: از بیست سال قبل که ما به این محله آمدیم، متوجه شدیم که خانواده ایرانمنش واسطه خیری می شوند و هر سال چند دست سیستمونی آماده می کنند و هدیه می دهند به مادران جوان که امیدشان فقط به خداست.

زهره خانم در حالی که لباس ها و وسایل دخترانه و پسرانه را برای دو سیستمونی مجزا تفکیک می کند، می گوید: بعد از فامیل، همسایه ها هستند که خیلی به ما کمک می کنند. خانم قائمی، رضوی، شادمان، خراشادی و خیلی های دیگر خودشان یک خبریه کامل هستند که هر کدام در زمینه ای مشغول اند. یکی جهاز درست می کند و دیگری در کار پخت غذا برای ایتم است. زنجیره ای که بین همسایه ها وجود دارد، حمایت از خانواده های نیازمند را تقویت می کند.

۵

حمایتگر اصلی همسر من است

حاج خانم نگران خانه و زندگی زهره خانم است و می گوید: جواد آقا خیلی به زهره کمک می کند تا بتواند بسته های معیشتی را کامل تر تدارک ببیند. تا مرد با همسرش همراه نباشد، زن نمی تواند با آرامش به مشکلات دیگران بپردازد. زهره خانم می گوید: همسر اولم، سید کاظم کمالی سرشت، سال ۱۳۶۵ شهید شد و پسرم حمید را به یادگار گذاشت. سال ۱۳۸۷ با سید جواد سقایی رضوی ازدواج کردم و نازنین زهره شیرینی زندگی مان شد. خانواده همسر من هم مانند پدر بزرگ و مادر بزرگم اهل کار خیر بودند و کمک به دیگران برای او جزئی از زندگی است.

او تعریف می کند: در مراسم فوت اقوام یا نذری دادن ها، جواد آقا پیشنهاد می دهد به جای نصب بنر، خیرات کنیم. یک نانوا بی درمهرگان و یکی هم در محله پنج تن است که با ما همکاری می کنند و جمعه ها نان را ایگان توزیع می کنند. ما خانه ای را که خانه امید خیلی از نومادرهاست، ترک می کنیم. اما وسایل دو تا دور خانه هستند و چند روزی قرار است خانواده زهره خانم را به خود مشغول کنند. باید کم و کاستی ها را بخرد و سیمونی ها به خانه نوزادانی برونده که قرار است در چند ماه آینده پایه این دنیا بگذارند.

